

از پشت کوه آرزوی طوفانی
 بر تو باد در دریا گران
 بهر چه من، بهر چه زبان بگویم
 بهر زلف سحر و بیان
 مگر در دست از گنجینه سر به نمان
 چیزی نسیم ز برای زلف سحر
 مگر آغوش بهر بداند، پیوسته آنچه نسیم
 می نسیم، آه...
 آری، می نسیم.

تو بدی که ندانند
 چه گدازت و من که، کس هم زمین منهن چیزی ندارد
 با این همه
 هفت شهر عشق با عمارت
 ما هنوز اندر خم یک دیوار چو ایم

بوی ۷۶

شماره این شکل در آلبوم دیوار چهارم در کتابخانه

۱۹۹۸
۲۶ آذر ۱۳۷۵

ارادت کوه آرد
بر تو باد خرد گرم من

بهر زمان

بهر زمان

کنم بیان

وصف سو ترا

اندیشه که کج حور است از کجندی

بیز واره

چه بنوسم سازن ساء

که خود می دانند

هر که بنوسم

می نویسم. آه

اری همانوسم

تا که ندانند

مرد سگ بری

که بیخ کن خبر ندارد
از این سخن

بای هم

"مفت از عین را عطار است"

با نذر اندر خم یک کوه ام"